

کارگر را بخوانید، کارگر را به دوستان خود برسانید، به کارگر مطلب بنویسید و گزارش تهیه نمایید، کارگر نشریه شما و پژواک زندگی شماست.



نابرابری های اجتماعی. علل جدال و سر افکنندگی های بشر

مقدمه: اگر از تبلیغات و کار ترویجی گنس و پکر کننده مطبوعات و آثار نویسندگان مدافع نظامی متکی بر نابرابری های اجتماعی (نظام سرمایه داری) در جهان بگذریم، فقط مطبوعات چاپی، تلویزیون ها، رادیوها و برنامه های ۲۰ درجن حزب سرمایه وابسته، در افغانستان را پیشروی خود قرار دهیم؛ به سادگی در میابیم که همه دانشمندان، نویسندگان و روشنفکران چاکر این نظام، عهد بسته اند که: هر چیز را بفهمند، بگویند، بنویسند و به نمایش بگذارند؛ ولی در برابر نابرابری های اجتماعی و مبارزه علیه این نابرابری ها، که اولی سبب اصلی جدال بین طبقات اجتماعی و در نتیجه سر افکنندگی انسان ها در تاریخ بشر است، و دومی، یعنی مبارزه که وسیله اساسی بشریت مترقی برای رسیدن به نابودی نابرابری های اجتماعی و ایجاد برابری و آزادی کلیه انسان ها از بند هر گونه ستم و استثمار است؛ لال باشند و سکوت کنند. این گنگی و سکوت مبلغان نظام سرمایه داری نه یک تصادف و توطئه، بلکه یک وجدان خفتگی و یک پرنسیپ این سیستم متکی بر ستم و استثمار است. مطبوعات سرمایه و مدافعاتش میکوشند با هر وسیله ممکن از ارتقای سطح شعور سیاسی - طبقاتی کارگران، دهقانان فقیر، زحمتکشان شهری و زنان جلو گیرند؛ میکوشند تا ثابت سازند که طبقات ستمکش محکومین مادر زادند و استبداد و استثمار سرمایه چیزی ازلی و ابدی. با قید تلاش خستگی ناپذیر جارچیان نظام ضد بشری سرمایه برای غیر سیاسی و غیر متشکل نگه داشتن کارگران و

زحمتکشان؛ با تاسف تعدادی از روشنفکران مدعی دفاع از حقوق و آزادی های کارگران و زحمتکشان نیز، در تیوری و عمل آگاهانه یا غیر آگاهانه همان متاع مبلغین سرمایه را به خورد جامعه میدهند. بی تردید، این ها شبیه به ادبیات جناح چپ سرمایه از ستم مردان وحشی نسبت به زنان از ستم بر کودکان، مخصوصاً ستم بر دهقانان رنج برده سخن میگویند؛ این ها به حق جنایت جنایت کاران جنگی را محکوم میکنند، اینان در برخی از تبلیغات شان امپریالیسم را متجاوز و غارت گر میخوانند و بعضی ها خواهان شکل دادن اپوزیسیون در برابر همه این ها اند. اما آنچه که برای این روشنفکران مطرح نیست و در ادبیات شان نمیتوان یافت، دو نکته اساسی است: (۱) این ها هرگز نظام سرمایه داری را منحنیت یک سیستم استثماری و منبع همه جنایات و نظام به بردگی کشاندن انسان ها، افشا نمیسازند و مورد نقد و هجوم قرار نمیدهند. حتی با چسپاندن یک برچسب تقلبی ("ملی" و از "خودی")، قسمتی از سرمایه (سرمایه داخلی) را تقدیس کرده با وی طرح جبهه ملی و اپوزیسیون میدهند. با این تحلیل و طرح سالهاست که این ها طبقه کارگر، زحمتکشان و قشر زن را به بدترین گمراهی کشانده اند (۲) اصل استقلال مبارزاتی طبقه کارگر برای آزادی های خود و رهایی تمام بشریت از یوغ هر نوعی از بردگی که اصل تعیین کننده مبارزاتی عصرماست، برای این ها مطرح نیست. اگر افغانستان اشغال بوده این ها دایم پرچم مبارزه مستقل طبقه کارگر را پایین کشیده بجای آن با بیرون دادن تحلیل ذهنی ای؛

چون: ("تضاد ملی عمده شده است")، بیرق مبارزه ناسیونالیستی تمام ملت را بلند کرده، طبقه کارگر را با بخشی از سیستم سرمایه (سرمایه داخلی) آشتی داده اند. اگر افغانستان مستقیماً در اشغال نبوده، این ها نظام سرمایه را به ملی و مترقی (خرده - متوسط) و ارتجاعی (کمپرادور - بروکرات) تقسیم کرده با ارتجاعی ترین بخش (خرده - متوسط) که نسبت به سرمایه بزرگ تاریخاً ارتجاعیست و دایماً خواسته چرخ تاریخ را تا حد تولید و آرمانهای فکری خود به عقب برگرداند، متحد شده طبقه کارگر را از استقلال مبارزاتی خود محروم ساخته اند. حال، اگر ناسیونالیسم جبهه ای و خلق سازی ذهنی این دوستان را از هر طرف جمع و ضرب کنیم، فقط به این نتیجه میرسیم که: از یکطرف مبارزه علیه نظام سرمایه داری منحنیت یک سیستم استثماری مسلط بر جهان از جمله مسلط بر افغانستان، برای این ها مطرح نیست، آنچه برای اینان مطرح است و علیهمش تبلیغ میکنند قضایای روز در وجود افراد و گروه های مافوق سیستم سرمایه داری است نه زاده سیستم سرمایه و بناءً

مبارزه علیه این سیستم. از طرف دیگر به فراموشی سپردن استقلال مبارزاتی طبقه کارگر منحنیت مبارزه یک طبقه جهانی علیه این سیستم جهانی سرمایه، منجمه در افغانستان است. به عبارت ساده در کار و تبلیغات این ها، برای ارتقای شعور سیاسی - طبقاتی طبقه کارگر جهت رسیدن به حقوق و آزادی های سیاسی - اجتماعی شان، چیزی وجود ندارد و نه طبقه کارگران را یک نیروی مستقل مبارزاتی با رسالت تاریخی خاص میشناسند. لئذا، تبلیغات این ها در سطح نصایح جناح چپ سرمایه سقوط کرده، کار این ها در مورد انجام وظیفه اساسی یعنی آگاه ساختن و بسیج کردن طبقه کارگر و در تابعیتش بسیج و آگاه ساختن زحمتکشان و زنان، بی جهت و بی خاصیت است. در اوضاعی که نابرابری های اجتماعی خون ۲۴ کودک چادر نشین را در شهر کابل (چار راهی قمبر و پروان سوم) منجمد می سازد؛ در نظامی که گروه گروه از کودکان بهارک و کلفگان تخار، و کودکان ارزانگان از گرسنگی و سردی جان میدهند؛ در دنیای نابرابری که ناخن سحر گل ها با تیغ مردان جنایت کار

در جهان نابرابر، زن برده پنهان مرد است





امپریالیست ها در پی ارزش اضافی اند

پیمان استراتژیک با دولت سرمایه وابسته است و از طرف دیگر سرمایه وابسته هم دندان عقلی خود را کشیده است؛ ضرورت این صلح را درک میکنند. دقیقاً، جنگ و تروریسم مانع جدی بر سر راه رشد اقتصاد، سیاست، علوم، فرهنگ و تمدن سرمایه داری وابسته در افغانستان است. در افغانستان، تا هنگامیکه اقتصاد منحیت زیربنای جامعه - بلی اقتصاد سرمایه داری - رشد نکند فرهنگ بورژوازی بزرگ بیشتر شیوع نیابد و طبقات زیر ستم جامعه بدرجه اول طبقه کارگر در فرهنگ سیاسی تمرین مبارزه طبقاتی نبیند؛ در جریان این مبارزه آگاه و متشکل نگردد؛ فکر رسیدن طبقه کارگر، دهقان فقیر، قشر زنان، کودکان و کلیه بشریت زیر ستم به آزادی ها و حقوق دموکراتیک و انسانی شان، خیال باطل چند روشنفکر احساساتی است. ازینرو، کارگران، دهقانان فقیر، قشر زنان و همه ستمکشان شهری با قید نابرابری های موجود اجتماعی، مدافعان استوار صلح در افغانستان و منطقه میباشند. شاید دوستان پوپولست ما به این دلیل ارتجاعی چنگ بزنند که: از یک طرف سرمایه انحصاری رشد صنایع بزرگ را در افغانستان نمیخواهد از جانب دیگر اگر طالبان بنا به صلح، جزء دولت شوند، پروسه رشد سرمایه داری را در افغانستان بلائی انحصار و تخریب خواهند زد. اما این یک توهم محض نارودینکهای وطنی است. دقیقاً پس از دهه اخیر قرن ۱۹ سرمایه دیگر تمام جنبه های دموکراتیک و مترقی خود را از دست داده است و رشد سرمایه دیگر رشد سرمایه وابسته آزاد نیست این رشد دیگر رشد سرمایه وابسته به امپریالیسم است. ولی بهر حال، سیستم سرمایه داری فقط در رشد و توسعه خود زنده

ارزان کار، این کشور و منطقه را به خون و سرب داغ کشیده اند. و بیش از ده سال است که مطبوعات سرمایه برای آوردن صلح، دموکراسی، تأمین حقوق زن، عدالت و رفاه عامه، جار میزند. ولی مردم افغانستان جز، جنگ، ترور، کشتار، فقر، بی سرباهی، بیکاری و ترک کشور برای دریافت کار، رفاه و آسایشی را احساس نکرده اند. ما در این نوشته از سایر دروغ های با شاخ دم این نظام؛ چون: دموکراسی، تأمین حقوق زنان، حقوق قربانیان و رفاه عامه میگذریم فقط درنگی داریم روی پروسه و اصل صلح، اما ببینیم که در حاکمیت نابرابری های اجتماعی آیا ممکن است صلح به مفهوم واقعیش برقرار گردد؟

صلح: در جامعه بنا بر نابرابری های اجتماعی مثل افغانستان، هر کلمه و اصطلاحی از جمله صلح مهر طبقاتی خود را بر پیشانی دارد. طبقات حاکم مثل سرمایه داران و بقایای اشرافیت فیودال، بنا بر منافع مادی و افکار طبقاتی خود، صلح میخواهند؛ طبقه کارگر، زحمتکشان و قشر زن بنا بر منافع طبقاتی و قشری خود نیاز به صلح دارند. اما صلح به مفهوم عام، یعنی قطع تروریسم، قطع جنگ، گم شدن حضور نظامی امپریالیست ها و تأمین حقوق متعارف انسان ها، خواست همه طبقات و اقشار موجود از جمله خواست جدی طبقه کارگر و قشر زن در افغانستان است. زیرا از کشوری تبدیل شده به میدان یک جنگ خونین و کاملاً ارتجاعی، جز جاسوسان و گروه ها و افراد ته مانده طبقات که از فضولات جامعه امرار معاش میکنند، دیگران سود و لذت زمان جامعه ای در وضع نرمال را نمیبرند. و حالا که از یکطرف امپریالیست ها در حال امضای

مورد حمله قرار دهند و شعور سیاسی - طبقاتی طبقه کارگر، زحمتکشان، اقشار زنان و کودکان را در این رابطه بیدار سازند و همین نیروهای تحول طلب مخصوصاً طبقه کارگر را در این سمت بسیج سازند. تا زمانیکه کارگران، زنان و زحمتکشان شهر و ده به علل جدال تاریخی بین طبقات متخاصم جامعه که همین نابرابری های اجتماعی است خود پی نبرده اند؛ جامعه به سوی تحول و نیک بختی تکانی نخواهد دید. لذا، تا زمانیکه این نوعی از روشنفکران در دیدگاه هایشان لای رویی نکنند، مصروف بودن شان در ادبیات غیر طبقاتی و تکیه شان به شعارها و ترکیبات نا متجانس و ارتجاعی؛ چون: خلق گرایی، انواع ناسیونالیسم و طرح اپوزیسیون های غیر منطقی، چیزی نیست جز خزیدن در پی آرمان های اتوپیستی کرم های کدودانه (خرده بورژوازی) در ۴۰ سال اخیر، که پایانش فقط شکست و سرخوردگی بوده است.

هر ضرورت تاریخی جامعه را با شیوه تحلیل خاص زمانش باید درک کرد و با ادبیات، شیوه مبارزه و نیروی اجتماعی خاص زمانش پاسخ گفت. در غیر این، مفهوم آزادی که درک و بیان ضرورت است؛ بدرستی فهمیده و بیان نشده افراد و گروه ها با حرکت از ذهن خود میخوانند روی ابرها قلعه بسازند و از جهل و خرافات دنیای بدون جنگ و جنایت کار و بدون نابرابری ها، که غیر ممکن است.

برگردیم به پاراگراف اول این مقدمه، ۳۳ سال است که مدافعان نابرابری های اجتماعی یعنی مبلغان و سپاهیان سرمایه انحصاری، بخاطر سلطه بر افغانستان و در نهایت برای کشیدن ارزش اضافی از نیروی

در بغلان کشیده شده ۶ ماه در سلولی شکنجه می بیند؛ در نظامی که اردوی سرمایه متجاوز تن ارجمند کودکان کاپیسا و کنرها را با گلوله مشبک میسازد؛ در کشوری که هر برف و بارانی جان ده ها تن از مردم فقیر بدخشان را میگیرد؛ در جهان نابرابری که دختران سرپل و حومه شهر تالقان مورد تجاوز مردان وحشی صفت قرار میگیرند؛ در نابرابری های اجتماعی ایکه زنان و دختران هرات چون سعادت ها از جبر و ستم مردان غول خود را آتش میزنند؛ در جامعه ایکه اکثریت خانواده هایش یک مندوی کوچک خرید و فروش زن است؛ در نظامی که در ۲۸ میلیون نفوش ۹ میلیون گرسنه و فقیر، و در هر ۲ نفر یک نفر بیکار است؛ در سر زمینی که قبرستان گورهای جمعی است؛ ولی برعکس این ها، در همین نظام، هر گروه و فردی از طبقات حاکم هر قدر بیشتر آدم بکشد، بیشتر مرتجع و ضد تمدن باشد، بیشتر مست و غول بوده بیشتر چرس و تریاک قاچاق نماید، بیشتر فساد پیشه و دزد و تقلب کار باشد، بیشتر ضد هنر و فرهنگ انسانی باشد، بیشتر جاسوس و ضد زن و ضد حقوق بشر باشد، بیشتر چاپلوس و فرومایه و جاهل باشد؛ به همان حد راحت و صاحب قدرت است، به همان حد مالک خانه ها و شهرک است؛ به همان حد مالک سرمایه و مطرح در معادلات سیاسی و به همان حد صاحب بسته های دالر و انبارهای ثروت و به همان حد معاف از جرم و آزاد از تعقیب قانون است؛ وظیفه درنگ ناپذیر آزادی خواهان و مبارزان کارگری این است که عوامل اساسی بدبختی ها را افشا ساخته



کارگران ارزش اضافی می آفرینند

قادر اند طبیعت، جامعه و فرآورده های خویش را به خدمت گیرند و بر آن حاکم باشند؛ ولی با این همه توانایی، کرامت، رنگ بو نا پذیری و جایگاه ویژه در دنیای بشری، چرا چنین نژاد پرست و قوم پرست شده اند؟ چرا سفید و سیاه؟ چرا پشتون و هزاره؟ چرا ازبک و تاجک؟ چرا استثمارگر و استثمار شونده؟ چرا ظالم و مظلوم؟ چرا سیر و گرسنه؟ چرا یکی دارای شهرک و هزارها فاقد سرپناه؟ چرا یکی در قصر و ملیون ها زیر برف و باران؟ چرا یکی غذای حسابی میخورد و هزاران پس خوره از روی آشغاله ها؟ چرا یکی ارباب سرمایه است و گروهی محکوم به فروش نیروی کار؟ چرا یکی زندانیست و دیگری زندانبان؟ راستی این همه قاضی و سارنوال و ارتش و پولیس و زندان برای چه؟ برای سرکوب دزد و جنایت کار؟ آیا بشر ذاتاً جنایت پیشه به دنیا میآید؟ یا معصوم و بیگناه؟ اگر معصوم بیگناه، پس عامل این همه جنایات چیست؟ چرا آقای مرد زن ستیز شده؟ چرا زن برای مردان شی و کالا شده؟ چرا دختران و زنان خود را آتش میزنند؟ از جبر و ستم مردان؟ چرا انسان اینقدر وحشی میشود که از سحرگل ها ناخن بکشد؟ چرا طالبان ۴ هلمندی را سر میبرند؟ برای جاسوس بودن؟ چرا انسان ها جاسوس میشوند؟ برای پول؟ چرا برای پول؟ پول که یک کاغذ و فلز است چرا چنین بت واره و دلرنا شده؟ چرا این همه تفنگ و گلوله و بمب اتم؟ چرا از آخذ تا نیکتایی پوش همه در سودای بمب اتم اند؟ برای جهنم ساختن جهان چون یوریشیما و ناگاساکی؟ برای چه؟ برای خلق ارزش اضافی (سرمایه) و پوشکه های نفت؟

کننده فضای راحت و بدون درد سر برای طبقه سرمایه دار و اشرافیت فیودال، جهت ادامه استثمار طبقه کارگر و دوام استبداد بر زنان و زحمتکشان است.

حال شواهد زیاد وجود دارد که سرمایه انحصاری (امپریالیسم) صلح میخواهد، فقط صلحی با ادغام بخشی از طالبان در قدرت سیاسی - اقتصادی سرمایه وابسته، صلحی برای حضور نظامیش در افغانستان، صلحی توأم به بخشیده شدن همه جنایت جنایت کاران ۴ دهه اخیر و صلحی با صاف شدن راه جهت دست رسی به سود مافوق سود در

صلح مشخصاً و در آخرین تحلیل در مفاهیم واقعی خود، یعنی صلح کاذب و صلح حقیقی معنا مییابد. پس تحلیل واقع بینانه و منطقی نیست که در جهان نابرابر و پر از تضادهای اجتماعی، در مورد صلح کلی گویی کرده از ماوراء طبقات نتیجه گیری شود.

۱) **صلح کاذب:** تا زمانیکه جامعه هر کشوری، مثل افغانستان، بر بنیاد نابرابری های اجتماعی قرار دارد، یعنی در اجتماع ستمگر و ستمکش وجود دارد، ظالم و مظلوم موجود است، تا زمانیکه اکثریت ثروت جامعه؛ مثل: پول، زمین، خانه، شهرک، بلند منزل ها،

تا استثمار است حال من چنین است



بازارهای کار افغانستان و منطقه.

۲) **صلحی واقعی:** بی تردید انسان ها به مفهوم انسانیش دشمن همدیگر نیستند و نه مردان دشمنان ذاتی زنان. انسان ها موجودات اجتماعی اند، اشرف ترین موجودات با عالی ترین صفات و خلاقیت های انسانی. انسان ها بهر پیمانها که بر جامعه و طبیعت اثر میگذارند، متقابلاً در طبیعت و مخصوصاً در جامعه خود را متحول میسازند. انسان ها قادر

وسایل کار و قدرت سیاسی در قبضه تعداد اندک یعنی سرمایه داران و اشرافیت فیودال است؛ ولی کارگران و زحمتکشان دائماً محکوم به کار ضرورتاً اجباری؛ تا زمانیکه زن منحیت شی، کالا و وسیله اطفای شهوت زیر سلطه مرد است؛ تا هنگامیکه دولتی با صفت و کیفیت دزدی، رشوه خواری، اختلاس، مافیای قاچاق چرس و تریاک و وسیله سرکوب، مربوط به طبقه حاکم است؛ تا زمانیکه جنایت کاران جنگی و ناقضان حقوق انسان ها در 33 سال، بدون محاکمه و پرسانی همچنان مست و الست روی قدرت اند و میتوانند جنایات همدیگر را ببخشند؛ و سخن کوتاه: تا زمانیکه در جامعه حاکم و محکوم وجود دارد و دشمنان حیات و آزادی های بشر مختار کل اند؛ تا هنگامیکه امپریالیست ها در افغانستان پایگاه های نظامی دارند؛ تا زمانیکه کارگران، دهقانان فقیر، زحمتکشان شهری و قشر زن مسلوب الحقوق و در قدرت سیاسی هیچ سهم و تسلطی ندارند، تا زمانیکه سحرگل ها (زن)، برده پنهان مرد است و مرد سلاح و وحشی تیار، هر صلحی - صلح دروغین و ایجاد کننده

میماند و در این رابطه هنوز جهان برویش بسته نشده است. پس در افغانستان باید کار مرده پروسه خوردن کار زنده را ادامه دهد. لذا، اول- هدف اساسی امپریالیسم که دست رسی به سودی با نرخ بیشتر از سود کشورهای خودشان است، باید راه ابریشم را اعمار نماید، افغانستان را از خط آهن بیوشاند، معادن مس، آهن، نفت و منرال های گران بها را از دل زمین بیرون آرد. یعنی صدها هزار نیروی ارزان کار را به کار اندازد. و این بدون دغدغه رشد کمی و کیفی طبقه کارگر را در خود دارد و این ممکن نیست مگر در موجودیت صلح. دوم - این خصلت سیستم سرمایه، که با نفوذش متحجرتین و کرخت ترین گروه ها را از بلاهت اجتماعی به سوی تمدن آفریده خود میکشاند، در ساحه تولید، مناسبات تولیدی و فرهنگ زور گویی تا هنوز پا برجاست. از این رو، اگر طالبان جزء ماشین سیاسی سرمایه داری افغانستان شده در این دستگاه فعالیت کنند، مانند عناصر متحول شده قرون وسطایی در دهه های گذشته، بی تردید پرزه های فعال این سیستم خواهند بود و لذت سیاست و موتر و کرسی های ملایم را نسبت به زندگی قرون وسطایی ترجیح خواهند داد.

صلح طبقاتی: به سانی که در فوق آمده، در افغانستان هر طبقه ای مطابق منافع و دیدگاه خاص خود صلح میخواهد و این صلح - صلح طبقاتی است. حال اگر جامعه افغانستان منحیت یک پدیده زنده و متحول، بر بنیاد مناسبات تولیدی و موقعیت انسان ها در پروسه تولید مورد تحلیل قرار گیرد و نه بر بنیاد ذهن تحلیل گران و یا رساله ای احتمالاً در روک میز و یا جیب تعدادی از روشنفران، به سادگی درک میکنیم که برخی از طبقات اجتماعی افغانستان؛ چون: فیودال، دهقان و خرده بورژوازی شهری در اثر رشد مناسبات سرمایه داری به تدریج در حال تجزیه اند. بی تردید، یک کمیت کوچک این اجزا روی طبقه سرمایه دار بزرگ ولی اکثریت خانه خراب شده روی طبقه کارگر تراکم کرده و میکنند. یعنی جامعه افغانستان به سوی شکل گیری دو قطب اجتناب ناپذیر متضاد کار و سرمایه در حرکت است. لذا،





نان، خانه و مکتب می‌خواهیم

جهت تحمیق طبقه کارگر، یعنی ایجاد تفرقه میان این طبقه، ناآگاه و غیر متشکل نگه داشتن این طبقه و ادامه استبداد و اسارت بر زنان و زحمتکشان، کوشیده تا این نیروهای تحول طلب، علل بدبختی خود را بدرستی درک نکنند و خود را برای آزادی خود سازمان ندهند. باری تا زمانیکه وسایل معیشت انسان ها، چون: نان، خانه، لباس، امکانات صحتی، آموزش و پرورش، وسایل مطبوعاتی، وسایل تفریح و امکانات

خلایقت انسان ها و وسایل تولید این همه، از کارگران بیگانه شده نزد تعدادی از سرمایه داران تراکم کرده است؛ و تا زمانیکه این ثروت ها و وسایل دوباره به مولدینش برنگردد و وضعیت فعلی اشیا ملغی نشود، و انسان زحمتکش خود به سرنوشت اجتماعی خود حاکم نکرده و نابرابری های اجتماعی جای خود را به برابری اجتماعی و دنیایی انسان آزاد از هر بندی خالی نکند، صلح واقعی برقرار و ثبات واقعی پایدار نخواهد بود.

تصاویر این شماره و مطالب روی آن انتخاب سیاوش رهگذر است.

صاحب امتیاز: انجمن اجتماعی کارگران افغانستان

زیر نظر هیأت تحریر

شماره تلفون: 0798544339

ایمیل آدرس: kargar.af@gmail.com

پوست بکس: 10072 کابل دهبوری

آیا این همه برای انسان ها سر افکندگی نیست؟ چرا امریکا و شرکا به افغانستان لشکر کشیدند؟ برای سرکوب تروریسم؟ آیا امریکا و شرکا بنیان گذاران حرکت طالبان نبودند؟ آیا اسامه باشه سر دست امریکا در جنگ علیه روس ها نبود؟ آیا طالبان یک وسیله فشار امریکایی ها و شرکا بر دوستان قدیمی خود (تنظیم های جهادی) نبودند؟ هدف امریکایی ها و شرکا از این همه سناریو سازی ها و لشکرکشی به افغانستان واقعاً برای دستگیری و کشتن اسامه بوده؟ یا حضورش در افغانستان و منطقه برای استثمار نیروی کار ارزان، انحصار منابع مواد خام و محاصره حریفان؟ چرا انسان ها در سطح کشورها و طبقات، برای کشتن و بستن همدیگر چنین غول و هار شده اند؟ چرا اکثریت دولتمداران افغانستان با قید ادعای وطنپرست بودن، دیندار بودن، قسم خوردن های پیهم، چنین رشوه خوار، دزد، قاچاقچی و مکار از آب درآمدند؟ فقط برای اندوختن پول و ثروت؟! راستی، آیا کودکان کابل واقعاً از نبود مواد سوختی و مواد غذایی در مغازه ها و دپوهای بازار جان سپردند یا از پر بودن این مراکز غذایی و سوختی؟ در دنیایی که انبارهایش مملو از مواد غذایی است؛ ولی کودکانش از انسانیست؟ و... و... .

اما با وقوع سلسله انقلاباتی اقتصادی - اجتماعی - سیاسی در جهان که نتیجه همان رشد نیروهای تولیدی، مناسبات تولیدی، خلق شدن ثروت های وافر و بناء رشد آگاهی انسان ها مخصوصاً رشد آگاهی و تجارب مبارزاتی طبقه کارگر در عصر ماست؛ بشریت مترقی دیگر عوامل تضاد ها، بدبختی ها، کشتار، سر افکندگی خود و ارایه پاسخهای روشن به چرا های تاریخ، سوالات فوق و نمونه های امروزی، مثل: کشتار کودکان کاپیسا، یخ زدن کودکان در شهر کابل، بدخشان و تخار، ارزگان، سر بریدن هلمندی ها، ناخن کشیدن سحرگل ها، در آتش سوختن سعادت ها، فقر، بیکاری، بی سرپناهی، فساد دولتی، اشغال کشور، تروریسم، جنگ ۳۳ ساله، عقب ماندگی های سیاسی - اجتماعی و نظایرش را یافته است. و این چیزی نیست جز انعکاس نابرابری های اجتماعی که سیستم سرمایه داری با تمام قوت با راه انداختن میلیون ها وسیله تبلیغ و ترویج و با بکار گرفتن تفنگ و ارتش و قانون در



می‌خواهیم از کار اجباری رها گردیم